

تحلیلی بر قیام‌های علویان

در دوران امام رضا علیه السلام

و ارتباط آن با ولایتعهدی

دکتر نعمت‌الله صغری فروشانی

استادیار جامعه المصطفی‌العالمیه

چکیده

دوران امامت امام رضا علیه السلام (۱۸۳-۲۰۳ ق) علاوه بر آنکه از ساحت‌های اعتقادی و فرهنگی، دورانی کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر است، از جهت سیاسی نیز دورانی ویژه به حساب می‌آید. فراوانی تحرک‌های علویان در آخرین سال‌های امامت آن حضرت از جمله مواردی است که به اهمیت این دوران می‌افزاید. این نکته هنگامی روشن‌تر می‌شود که دریابیم جنبش‌های علویان در این زمان از جهات متعددی همچون تعداد، گستره جغرافیایی، خاندان‌های علوی شرکت‌کننده در آن و به کنترل درآوردن مناطق مرکزی، همچون کوفه، بصره، مکه و مدینه و نیز یمن، ویژگی خاصی می‌یابد که در دوران‌های گذشته و آینده کمتر شاهد این ویژگی‌ها می‌باشیم؛ و همین ویژگی‌هاست که مأمون را وا می‌دارد برای سرکوب همیشگی آنها پیشنهاد خلافت و سپس ولایتعهدی امام رضا علیه السلام را مطرح کند. بررسی تحلیل قیام‌های علویان در این دوره و ارتباط آن با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام هدف اصلی ارائه این نوشتار است.

کلیدواژه‌ها: امام رضا علیه السلام، انشعابات درون‌شیعی، قیام‌های علویان، ابن طباطبا،

ابوالسرایا.

مقدمه

دوران بیست ساله امامت امام رضا علیه السلام (۱۸۳-۲۰۳ ق) را می‌توان از جهات متعدد، به عنوان دورانی ویژه در میان سلسله امامت شیعی امامی مورد بررسی قرار داد.

از منظر سیاست، برای اولین بار حکومت مسلط به سراغ امام علیه السلام رفته، در ظاهر، خلافت و پس از آن ولایتعهدی را به امام علیه السلام پیشنهاد می‌دهد که به هر دلیل، پیشنهاد اخیر مورد قبول امام علیه السلام قرار می‌گیرد.*

از منظر مسایل فرهنگی، امام علیه السلام هفده سال از دوره امامت خود را در مدینه سپری می‌کند و با آزادی نسبی به نشر معارف اسلامی و مذهبی می‌پردازد. در این مدت، هارون (۱۷۰-۱۹۳ ق) عمدتاً گرفتار درگیری‌های سیاسی و نظامی در شرق، یعنی خراسان است و پس از وی، دوران درگیری میان پسران او امین و مأمون (۱۹۳-۱۹۸ ق) فرا می‌رسد. در آغاز حکومت مأمون، وی به تثبیت پایه‌های حکومت خود و مبارزه با مدعیان در نقاط مختلف می‌پردازد و از این رو در این هفده سال، حکومت مرکزی نمی‌تواند توجه چندانی به فعالیت‌های امام علیه السلام و به دنبال آن ممانعت از ادامه آن، داشته باشد.

شاید بتوان گفت: از مهمترین ویژگی‌های دوره امامت امام رضا علیه السلام در بعد فرهنگی، حضور چندساله امام (۲۰۰-۲۰۳ ق) در شرق دنیای اسلام آن روز - که به خراسان مشهور بود** - می‌باشد؛ حضوری که در طول سلسله امامت درباره هیچ یک از دیگر امامان تکرار نشد و این خود فرصتی گران‌بها برای امام علیه السلام بود

* برای آگاهی از چگونگی و نیز علل پذیرش امام ر.ک به: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۸۴ و نیز: بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸-۱۵۶.

** خراسان آن زمان، منطقه‌ای وسیع بوده که شامل چهار ناحیه بزرگ مرو، نیشابور، فاریاب و ماوراءالنهر می‌شد (معجم البلدان، ج ۳ و ۴، ص ۲۱۸-۲۱۹).

تا معارف شیعی را مستقیماً و بدون واسطه برای خراسانیان که به صورت کلی دستدار خاندان اهل بیت علیهم السلام بودند و هنوز تفکیک چندانی میان مصادیق این خاندان نمی‌کردند، بیان کند.

آنچه بر اهمیت این ویژگی می‌افزود، شخصیت خاص و ویژه مأمون بود که به عنوان عالم‌ترین و علم‌دوست‌ترین خلفای بنی‌عباس معرفی شده است؛ و همو بود که به هر دلیل، کم‌نظیرترین مجالس مناظره و احتجاج را در مرو تشکیل می‌داد تا دانشمندان آیین‌ها و مذاهب مختلف، دیدگاه‌های خود را بیان کنند و برای اثبات باورهای خود، به تلاش بپردازند (برای آگاهی بیشتر ر.ک به: نهضت کلامی در عصر امام رضا علیه السلام به نقل از حیات الحیوان).

اما به رغم همه این زمینه‌های مساعد، محصول این دوره بیست‌ساله، به‌ویژه با توجه به شخصیت امام علیه السلام در حد انتظار نمی‌باشد؛ زیرا انتظار چنین بود که امام علیه السلام از این فرصت گران‌بهای بیست‌ساله به بهترین نحو بهره‌برداری کند و معارف شیعی را هر چه بیشتر گسترانده، به انسجام بیشتر شیعیان بپردازد و همانند جدش امام صادق علیه السلام دوره خود را به عنوان یکی از نقاط عطف دوران تشیع امامی مطرح سازد.

به نظر می‌رسد برای ریشه‌یابی این توفیق کمتر از حد انتظار، نباید به سراغ عوامل برون‌شیعی همچون حکومت و حاکمیت رفت، بلکه عمده مشکل به جریان‌های درون‌شیعی باز می‌گردد؛ به دیگر عبارت شاید بتوان گفت: مهمترین ویژگی دوران امامت امام رضا علیه السلام، ظهور فرقه‌ها و جریان‌های پر قدرت درون‌شیعی و مقابله شدید برخی از آنها با امام علیه السلام بود؛ به گونه‌ای که اینگونه مقابله را در دوران امامت امام‌های دیگر، کمتر مشاهده می‌کنیم. آنچه این ویژگی را با اهمیت‌تر می‌ساخت، آن بود که سردمداران برخی از این جریان‌ها، امامت

هفت امام قبلی را پذیرفته بودند و بلکه خود به عنوان مورد اطمینان‌ترین اشخاص امام قبلی، یعنی امام کاظم علیه السلام مطرح بودند؛ ضمن آنکه از منظر علمی جزو دانشمندان و راویان برجسته به شمار می‌آمدند و البته طبیعی بود که امام علیه السلام در مقابله با اینگونه فرقه‌ها که در آن زمان کیان سلسله‌وار امامت را به شدت در معرض خطر قرار داده بودند، ایستادگی کرده و عمده همت خود را صرف محکوم کردن و از بین بردن آنها بنماید؛ به‌ویژه آنکه به علت جایگاه سردمداران آنها و نیز وارد شدن آنها از راه مناظره و استدلال، ممکن بود شیعیان فراوانی تحت تأثیر قرار بگیرند و انسجام درون‌شیعی، ضربات جبران‌ناپذیری را تحمّل نماید. از این جاست که باید جبران توفیق پایین‌تر از حد انتظار امام علیه السلام در ایجاد یک نقطه عطف را، در توفیق فراوان آن حضرت علیه السلام در مقابله با اینگونه جریان‌ها و سرانجام پیروزی نسبی بر آنها مشاهده کرد؛ به‌گونه‌ای که در پایان امامت امام علیه السلام یک انسجام نسبی در میان شیعیان امامیه پدید آمده بود و زیرساخت‌های این انسجام به قدری قدرتمند بود که حتی بحران‌های بعدی همچون کودکی امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام در آغاز امامتشان نیز نتوانست این یکپارچگی را از بین ببرد و از این رو در دوران آن دو امام علیه السلام کمتر شاهد پدید آمدن فرقه‌های درون‌شیعی می‌باشیم.

همچنین از این جاست که می‌توانیم بگوییم این قدرت، تلاش و جایگاه امام علیه السلام بود که توانست بر این جریان‌های درون‌شیعی فائق آید و اگر چنین جریان‌های مخالف قدرتمندی در دوران دو امام بعدی پدید می‌آمد، آن دو امام و پیروانشان برای پیروزی بر آنها و حفظ انسجام امامت، متحمل هزینه‌های بسیار گزافی می‌شدند و معلوم نبود در پایان، چنین نتیجه درخشانی حاصل آید.*

* گرچه نوبختی در *فرق‌الشیعه* (صص ۹۵-۹۷-۱۰۰) اختلافات فرقه‌ای بعد از امام رضا علیه السلام

ظهور جریان‌های سیاسی - نظامی پر قدرت شیعی به‌ویژه در سال ۱۹۹ ق پس از پیروزی مأمون بر امین، گرچه توانست در مدت محدودی امام علیه السلام و فعالیت‌های فرهنگی وی و نیز جایگاه اجتماعی آن حضرت علیه السلام را تحت الشعاع قرار دهد، اما در نهایت و پس از شکست این قیام‌ها، حقانیت و درستی بینش سیاسی و فرهنگی امام علیه السلام را ثابت کرد و به همگان این نکته را نمایاند که هنوز زمینه‌های لازم برای به دست‌گیری حکومت توسط علویان فراهم نمی‌باشد؛ گرچه از نظر سیاسی دشمن در یکی از ضعیف‌ترین و نابسامان‌ترین دوران به سر می‌برد.

به نظر می‌رسد یکی از علل عمده فراخوانی امام علیه السلام از مدینه به مرو و پیش نهاد خلافت و سپس ولایتعهدی به امام علیه السلام، ریشه در این جریان‌های نظامی و هراس از خیزش دوباره آنها داشته باشد که این نوشتار به بررسی و تحلیل این موضوع در دو محور معرفی قیام‌ها و ارتباط آن با ولایتعهدی می‌پردازد.

الف. معرفی جریان‌های سیاسی - نظامی

جریان‌های سیاسی - نظامی شیعی در دوره عباسیان، معمولاً تحت تأثیر شعار زید بن علی علیه السلام (۱۲۲ ق) پدید آمدند که مشروعیت حکومت را فقط از آن فرزندان فاطمه علیه السلام می‌دانستند که طبیعتاً منحصر در نسل امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌شد.

☞ را چهار فرقه و بعد از امام جواد علیه السلام را دو فرقه دانسته است، اما از دقت در عبارات وی و نیز مقایسه با کتب تاریخی، رجالی و حدیثی درمی‌یابیم فرقه‌های دیگر از چندان قوتی برخوردار نبودند و خیلی زود از میان رفته‌اند؛ همچنین برخی از این فرقه‌ها، گروه‌هایی از شیعه همانند زیدیه و از اهل سنت همانند محدثه بوده‌اند که به علت ولایتعهدی امام علیه السلام و به طمع امور دنیایی، خود را پیرو امام رضا علیه السلام می‌دانستند.

این گروه‌ها، از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر را در هر شرایطی واجب می‌دانستند و از طرفی به آموزه تقیه اعتقاد چندانی نداشتند (آموزه‌ای که سلسله امامان امامیه سخت بدان پایبند بودند و اصحاب خود را نیز به رعایت آن سفارش می‌کردند)، به مجرّد به دست آوردن کوچک‌ترین موقعیت، دست به قیام علیه حکومت عباسی می‌زدند. (برای آگاهی بیشتر ر.ک به: اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۶۳-۸۱).

رهبری این جریان‌ها هر چند در دوره بنی‌امیه به دست شاخه حسینی علویان، یعنی زید (م ۱۲۲ ق) و فرزندش یحیی (م ۱۲۶ ق) بود، اما در دوره عباسیان به واسطه محوریت امام صادق علیه السلام در میان حسینیان و مخالفت وی با قیام علنی علیه حکومت و روی آوردن آن حضرت علیه السلام به فعالیت در بعد فرهنگی در راستای هویت‌بخشی کلامی و فقهی به شیعه، حسینیان از فرصت استفاده کردند و به تبلیغ آموزه‌های زید پرداختند و رهبری سیاسی نظامی علویان را بر عهده گرفتند و در این مسیر، قیام‌های مهمی همچون قیام محمد بن عبدالله (م ۱۴۵ ق) معروف به نفس زکیه در مدینه، قیام برادرش ابراهیم بن عبدالله (م ۱۴۵ ق) معروف به قتیل باخمیری در بصره علیه منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ ق) و قیام حسین بن علی (م ۱۶۹ ق) معروف به صاحب فخ یا شهید فخ در مدینه علیه هادی عباسی (۱۶۹-۱۷۰ ق) را سامان دادند که همه این قیام‌ها به علل مختلف دچار ناکامی شدند و به شکست سختی انجامیدند که کمترین پیامد کشته شدن رهبران آنها و تعداد زیادی از نیروهای زبده زیدی بود (همان).

اما علی‌رغم این شکست‌های سنگین، آنها از پای ننشستند و در زمان حکومت هارون (۱۷۰-۱۹۳ ق) دو قیام مهم در شرق و غرب دنیای اسلام آن روز بر پا کردند که ویژگی آن دو، آن بود که بر خلاف قیام‌های قبلی، توفیق فراوانی یافت و به پیروزی رسید.

قیام شرقی به وسیله یحیی بن عبدالله برادر نفس زکیه در سال ۱۷۶ ق در طبرستان اتفاق افتاد. او از بازماندگان قیام صاحب فخر بود که فرار کرد و با کمک مردم و فرمانداران محلی طبرستان از زیر بار حکومت مرکزی شانه خالی کرد و در آن سامان به پیروزی رسید؛ اما هارون از راه‌های دیپلماتیک و به وسیله فضل بن یحیی برمکی توانست بدون درگیری نظامی، او را فریب داده، به بغداد بکشاند و سرانجام در آنجا با بهانه‌های واهی او را به قتل برساند (اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۴۶۳ / ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۳۲).

قیام غربی به رهبری ادریس بن عبدالله برادر دیگر نفس زکیه به انجام رسید که پس از ماجرای فخر به شمال آفریقا و سپس سرزمین مغرب گریخت و در آنجا توانست با کمک قبایل بربر پایه‌های حکومتی را پی‌ریزی کند که به نام او دولت ادرسیان نامیده شد و توانست بیش از دو قرن، یعنی تا سال ۳۷۵ برپا بماند (اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۴۸۷-۴۹۱ و برای اطلاع تفصیلی ر.ک. به: مقاله آل ادریس، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۵۶۱-۵۶۵ و نیز پوران، ۱۳۸۱، ص ۲۰۸-۱۹۳). اما نکته تعجب‌برانگیز آن است که در سرزمین‌های مرکزی دنیای اسلام، همانند عراق، حجاز و یمن، نه در دوران حکومت هارون (۱۷۰-۱۹۳ ق) و نه در دوران پرآشوب حکومت امین (۱۹۳-۱۹۸ ق) که سرتاسر آن به نبرد با برادرش مأمون سپری شد، قیام قابل اعتنایی از علویان در تاریخ ثبت نشده است؛ به عبارت دیگر در طول حدود شانزده سال از امامت امام رضا علیه السلام، یعنی از سال ۱۸۳ تا سال ۱۹۹ ق، علویان از جهت نظامی در خمود به سر می‌بردند. در تحلیل این ابهام تاریخی، چنین گفته شده است که: در دوران حکومت هارون، علویان هنوز در حال و هوای شکست‌های سخت پیشین به سر می‌بردند و به دنبال تجدید سازماندهی بودند و با توجه به قدرت هارون و نیز آگاهی از حساسیت شدید او نسبت به

قیام‌ها و همچنین مراقبت شدید او در مورد علویان، آنها فرصت هیچ‌گونه حرکت تندی را نیافتند (مختار اللیثی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۵).

اما درباره عدم فعالیت در دوران امین، برخی از منابع کهن، علت آن را سهل‌انگاری امین نسبت به علویان و عدم بدرفتاری او با آنان و نیز مشغول بودن وی در طول حکومتش به لهو و لعب و خوشگذرانی می‌دانند؛ علاوه بر آنکه درگیری او با برادرش مأمون، فرصت هر گونه عمل دیگر و از جمله توجه به علویان را تحت الشعاع قرار داده بود (اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۵۰۹).

این تحلیل هنگامی درست می‌نماید که قیام‌های علویان را از نوع عکس‌العملی بدانیم که تنها در صورت اشتداد عمل حکومت و فشار و ظلم و خفقان بیشتر ظهور می‌یابد؛ اما با بررسی دقیق این قیام‌ها و دقت در شعارها و دعوت‌های آنها، مانند امر به معروف و نهی از منکر، وعده عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ و نیز سپردن حکومت «الرضا من آل محمد ﷺ»، به این نتیجه می‌رسیم که علویان خود داعیه‌دار تشکیل حکومت بودند و حکومت‌های موجود را که از نسل پیامبر ﷺ نبودند مشروع نمی‌دانستند؛ از این رو برای تشکیل حکومت حق، دست به قیام می‌زدند؛ بنابراین قیام آنها از نوع فعال و نه مستقل می‌باشد.

بهترین شاهد تاریخی این ادعا آن است که طوفان تند قیام‌های علوی در سال ۱۹۹ ق و در آغاز حکومت مأمون وزیدن گرفت، در حالی که در آن زمان هیچ‌گونه فشاری بر علویان وجود نداشت و از این جاست که برخی از توجیهات معاصران مقبول‌تر می‌نمایند که علت خمودگی علویان در این دوره را انتظار نتیجه درگیری دو برادر (امین و مأمون) می‌دانند تا به دنبال پیروزی یکی از آنها، بتوانند رقیب خود را بهتر بشناسند و در حالی که پایه‌های حکومت او هنوز لرزان است، به قیام علیه او پردازند (مختار اللیثی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۶-۳۱۷)؛ هر چند این احتمال را نیز

نمی‌توان نادیده گرفت که در صورت قیامی بزرگ علیه عباسیان، دو برادر که اصل حکومت خاندان خود را در خطر می‌بینند، در مقابل این قیام، به نوعی اتحاد و همبستگی دست یازند.

اما هنوز یک سال از حکومت تثبیت‌نشدهٔ مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق) نگذشته بود که تندباد عظیم قیام‌های علویان در سال ۱۹۹ ق از منطقهٔ عراق و در کوفه وزیدن گرفت و خیلی زود به طوفانی عظیم تبدیل شد که عمده نقاط مرکزی همانند کوفه، بصره، حجاز و یمن و برخی از نقاط شرقی همانند فارس و اهواز را در بر گرفت (ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۴۷ و نیز ر. ک: اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۵۲۳) و به تهدیدی بسیار جدی علیه حکومت تبدیل شد.

قیام‌های این دوره همچنان که تند وزیده بود، خیلی زود هم فرو نشست و نتوانست بیش از دو سال به پویایی خود ادامه دهد؛ اما در طول همین دو سال، ویژگی‌هایی از خود به نمایش گذاشت که در طول تاریخ قیام‌های علویان کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر است؛ از جملهٔ این ویژگی‌ها می‌توان به گستردگی جغرافیایی آنها به‌ویژه در مناطق مرکزی، تسلط هرچند کوتاه‌مدت بر حجاز و به‌ویژه مکه و مدینه، اشتراک هر دو خاندان حسنی و حسینی در این قیام‌ها و بالاخره فراوانی آنها اشاره کرد.

از نکات قابل توجه آنکه در این قیام‌ها - چنان‌که خواهیم دید - فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام یعنی برادران امام رضا علیه السلام نقش بسیار فعالی داشتند. رهبری اصلی این قیام‌ها با یکی از شخصیت‌های خاندان حسنی به نام محمد بن ابراهیم بن اسماعیل (۱۷۳-۱۹۹ ق) معروف به ابن طباطبا بود که در حالی‌که در عنفوان جوانی به سر می‌برد و هنوز نیمه اول دهه دوم سن خود را سپری نکرده بود، در دهم جمادی الثانی سال ۱۹۹ ق قیام خود را در کوفه آغاز کرد و با شعار «الرضا

من آل محمد ﷺ و عمل به کتاب و سنت»، مردم را به سوی خود فرا خواند (اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۵۲۳ / ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۴۷). آنچه این قیام را از دیگر قیام‌های علویان ممتاز می‌کند، آن است که ابن طباطبا برای پیشبرد قیام خود به ائتلاف با یکی از ناراضیان حکومتی به نام سرّی بن منصور شیبانی و سپردن فرماندهی نظامی به او دست زد که هیچ‌گونه سابقه‌ی محبت به آل بیت ﷺ و یا گرایش به علویان در پرونده‌ی او ثبت نشده است؛ علاوه بر آنکه قبیله‌ی او، شیبان و شهر او، جزیره با گرایش‌های خارجی‌گری معرفی شده‌اند. (برای اطلاع بیشتر ر. ک به: مقاله «آل طباطبا» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۶).

در پرونده‌ی نظامی‌گری این شخصیت و علت ترمرد او بر حکومت، چنین ثبت شده است که او در درگیری میان امین و مأمون جانب مأمون را گرفت و به سپاه سردار او هرثمه بن اعین پیوست، اما پس از مدتی به علت اختلاف مالی از او جدا شد و گروهی مستقل تشکیل داد و به غارت شهرهای مختلف پرداخت (اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۵۲۱ / ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۴۸). از آنجا که این قیام خیلی سریع به پیروزی‌هایی دست یافت و باعث فرستادن گروه‌های نظامی (سریه) به نقاط مختلف گردید، رهبر نظامی قیام، یعنی سرّی بن منصور به ابوالسرایا ملقب گردید و چنان قیام را تحت الشعاع خود قرار داد که تاریخ‌نگاران این قیام را به نام او و با عنوان «خروج ابوالسرایا» یاد کرده‌اند (ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۴۸).

گرچه درباره‌ی گرایش‌های کلامی رهبران این قیام کمتر سخن گفته شده است، اما از نوع شعارهای آنها و نیز مشابهت عقاید سیاسی آنها با باورهای سیاسی زید می‌توان به گرایش‌های زیدی این قیام پی برد؛ علاوه بر آنکه در برخی منابع، صراحتاً درباره‌ی یکی از رهبران اصلی این قیام، یعنی محمد فرزند امام جعفر صادق علیه السلام ملقب به دیباج، چنین گفته شده است: او معتقد به نظریه زیدیه مبنی

بر وجوب قیام با شمشیر بود و هنگامی که در مکه به طرفداری از ابن طباطبا دعوت خود را آغاز کرد، عده زیادی از زیدیه جارودیه بدو پیوستند (برای اطلاع تفصیلی از این فرقه رک: مقاله «جارودیه» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۹، ص ۲۳۹-۲۴۲) که این، نشان از فعال بودن فرقه جارودیه که از فرقه‌های تندرو زیدی می‌باشند، در سرزمین حجاز دارد.

گفتنی است این فرقه شرط پذیرش ادعای امامت را فقط قیام با شمشیر می‌دانند (شیخ مفید، ۱۳۸۰، ص ۵۵۷). به هر حال قیام مشترک ابن طباطبا و ابوالسرایا از کوفه، در حالی آغاز شد که ابن طباطبا خود را امیرالمؤمنین خوانده بود (مسعودی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۷). سپاه آنها توانست به راحتی بر سپاه گسیل یافته از بغداد که در آن زمان فرمانداری آن را حسن بن سهل برادر فضل بن سهل به عهده داشت، غلبه کند و آنها را شکست سختی دهد (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ق، ج ۴، ص ۱۴۹ / اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۵۲۱ و ۵۲۲)، اما ابوالسرایا پس از این پیروزی خیلی زود دریافت که نمی‌تواند با ابن طباطبا کنار آید؛ زیرا ابن طباطبا شخصیتی معتقد و متدین بود که حاضر نبود در راه پیروزی، همه ارزش‌ها و دیدگاه‌های خود را زیر پا گذارد؛ از این رو بلافاصله پس از این پیروزی، ابوالسرایا را به دلیل شیخون زدن به دشمن، بدون آنکه در آغاز آنها را به حق دعوت کند و نیز غنیمت گرفتن از آنها توییح کرد (همان) و این در حالی بود که ابوالسرایا شخصیتی نظامی و جاه‌طلب بود که اصل اساسی در نزد او، رسیدن به پیروزی و در دست گرفتن قدرت است. از این‌جاست که برخی مرگ نابهنگام ابن طباطبا را پس از این معرکه، توطئه‌ای از سوی ابوالسرایا دانسته‌اند که با مسموم ساختن او، خود را یکه‌تاز میدان کند (ابن اثیر، ۱۴۰۸، ق، ج ۴، ص ۱۴۹). این سوءظن هنگامی تقویت می‌شود که بدانیم ابوالسرایا پس از مرگ ابن طباطبا، نوبالغی از نوادگان امام

سجاد علیه السلام به نام محمد بن محمد بن زید را به رهبری دینی قیام گماشت و در حقیقت خود همه کاره قیام شد (همان).

ابوالسرایا پس از به دست‌گیری کامل عنان قیام و به دنبال پیروزی‌های متعدد بر سپاه بغداد، به ضرب سگه اقدام کرد و لشکریان خود را به نواحی اطراف فرستاد و برای شهرهای مختلف حاکمانی تعیین کرد که تعدادی از آنها از بزرگان علوی و از هر دو خاندان حسینی و حسنی بودند که از آن جمله می‌توانیم از ابراهیم، اسماعیل و زید از فرزندان امام کاظم علیه السلام نام ببریم که به ترتیب به عنوان فرمانداران یمن، فارس و اهواز معرفی شدند؛ همچنین محمد بن سلیمان از نوادگان امام حسن علیه السلام و حسین بن حسن معروف به ابن افطس از نوادگان امام سجاد علیه السلام به عنوان فرمانداران مدائن و مکه نصب شدند (ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۴۹؛ اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۵۳۳).

ابن افطس پس از مدتی به علل مختلف، همچون رویگردانی مردم از او، چاره در آن دید که در مکه به شخصیت دیگر علوی یعنی محمد بن جعفر دیباج بپیوندد (ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۵۳).

ابوالسرایا سکونتگاه امام رضا علیه السلام یعنی شهر مدینه را نیز از نظر دور نداشت و یکی از شخصیت‌های علوی به نام محمد بن سلیمان را به عنوان حاکم آن سامان نصب کرد (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۲۴). که علویان و خاندان‌های دیگر قریش با او بیعت کردند و تنها در آن میان امام رضا علیه السلام مانده بود که بیعت نکرده بود و وقتی از او بیعت خواستند، اظهار نظر خود را به گذشت مدت زمان بیست روز موکول کرد و این در حالی بود که تنها پس از گذشت هجده روز، سپاهیان جلودی که از سوی مأمون برای سرکوبی این قیام فرستاده شده بودند، توانستند این علویان را در مدینه شکست دهند و ایشان را وادار به فرار نمایند (همان، ص ۲۲۵).

واضح است که این نوع پاسخگویی، حاکی از تیزبینی امام علیه السلام و پیش‌بینی یا پیشگویی آن حضرت علیه السلام است که به‌خوبی شکست این قیام خام را در نظر داشته، خود را از ورود به آن برحذر داشته است؛ چه اینکه روشن است در صورت ورود، پیامدهای این ناکامی گریبانگیر امام علیه السلام نیز می‌شد.

چنانچه اشاره شد، قیام ابوالسرایا همچنان‌که تند وزیده بود، خیلی زود هم خاموش شد؛ زیرا با احساس خطر مأمون، هرثمة بن اعین یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان نظامی او، مأمور سرکوب این قیام شد و سرانجام در جنگ و گریزهای متعدد و نیز استفاده از نیرنگ، آن را کاملاً از هم پاشید (یعقوبی، [بی‌تا] ج ۲، ص ۴۴۷ / مسعودی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۷؛ ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۵۲)؛ اما شکست ابوالسرایا به معنای نابودی تمامی علویان نبود؛ زیرا پس از این شکست، بیشتر بزرگان علوی که قبلاً کارگزار وی به حساب می‌آمدند، خود ادعای امامت و استقلال کردند و به مبارزه علیه مأمون ادامه دادند؛ از آن جمله می‌توانیم از محمد بن جعفر علیه السلام معروف به دیباج نام ببریم که پس از وفات ابن طباطبا خود را امیرالمؤمنین خوانده بود (مسعودی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۷)، اما پس از مدتی مقاومت در مقابل سپاهیان مأمون، سرانجام شکست را پذیرا شد و خود را تسلیم کرد و وفاداری خود به بیعت با مأمون و خلع خود را از امیرالمؤمنینی، در ضمن خواندن خطبه‌ای در مکه اعلام کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۵۴).

در برخی منابع شیعی چنین آمده است: امام رضا علیه السلام در هنگام قیام محمد بن جعفر در مکه بود و ضمن پیش‌بینی ناکامی قیام، این رویه را مخالف رویه پدرش امام صادق علیه السلام و برادرش، امام کاظم علیه السلام دانسته، او را از آن برحذر داشته است (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۲۴ / اربلی، ۱۴۲۶ ق، ج ۳، ص ۴۰۶ / مجلسی، [بی‌تا]، ج ۴۹، ص ۳۲. عبارت امام علیه السلام چنین است. «یا عم لاتکذب اباک و اخاک فانّ هذا الامر لا یتم»).

همچنین می‌توانیم از زید برادر امام علیه السلام یاد کنیم که به دلیل آنکه پس از منصوب شدن به فرمانداری اهواز از سوی ابوالسرایا به بصره حمله کرده بود و خانه‌های بنی‌عباس را به آتش کشیده بود، به «زید النار» معروف شد (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۵۸ / ابن ثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۴۹) و در درگیری با سپاه مأمون به فرماندهی عیسی جلودی شکست خورد و به اسارت درآمد و هنگامی به مرو نزد مأمون فرستاده شد که امام علیه السلام نیز به مرو رسیده بود. امام علیه السلام او را به سبب رفتار و اندیشه‌هایش به شدت توبیخ کرد (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۶۱) و سوگند یاد کرد که تا زنده است با او هم صحبت نخواهد شد (همان، ص ۲۵۸).

از مکالمات امام علیه السلام با زید چنین برمی‌آید که زید به دنبال فریب خوردن از برخی محدثان کوفی، بر این باور بوده است که چون از نسل حضرت فاطمه علیه السلام است، عذاب نخواهد شد؛ اما امام علیه السلام ضمن یادآوری عبادات فراوان پدرشان امام کاظم علیه السلام، روایتی از امام سجاده علیه السلام را یادآور می‌شوند که می‌گوید: نیکوکار از اهل بیت علیهم السلام دارای دو پاداش است و به بدکار این خاندان، دو برابر عذاب داده خواهد شد. در پایان این روایت نیز امام علیه السلام به ماجرای فرزند بدکار نوح پیامبر اشاره می‌کند (همان، ص ۲۵۷).

ب. رابطه قیام‌های علویان و ماجرای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

شاید در نظر ابتدایی چنین گفته شود که رابطه‌ای میان این دو مسئله وجود ندارد؛ زیرا عمده قیام‌های علویان و به‌ویژه قیام ابوالسرایا در سال ۲۰۰ ق توسط سپاهیان مأمون سرکوب شده بود؛ بنابراین نیازی نبود یک سال بعد امام رضا علیه السلام به اجبار به مرو فراخوانده شود و در آغاز، خلافت و سپس ولایتعهدی به او پیشنهاد گردد و سرانجام با تهدید و فشار، ولایتعهدی به او قبولانده شود؛ اما

ملاحظه امور ذیل می‌تواند این نتیجه را دربر داشته باشد که در میان اهداف متعدد و فراوانی (برای آگاهی از برخی از این اهداف ر.ک. به: شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۱۵۰ و نیز: عاملی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۶۳ / ۳۹۶ / ملقوش، ۱۳۸۳، ص ۱۳۹ (اضافات مصحح) / خضری، ۱۳۸۴، ص ۷۱ / حسین جاسم، ۱۳۷۷، ص ۵۲) که در مسئله ولایتعهدی وجود دارد، جریان‌های سیاسی، نظامی شیعی که در این زمان در قیام‌های علویان تبلور یافته بود، نقش عظیمی در این فراخوانی و پیشنهاد داشته است.

۱. تجربه تاریخی نشان داده بود علویان خاندانی ریشه‌دارند که به سبب عقاید کلامی و سیاسی خود، هیچ‌گاه حاکمیت غیرفاطمی را مشروع نمی‌دانند و به دنبال این باور، قیام کرده، پس از هر شکست به دنبال تجدید سازماندهی خود برمی‌آیند؛ بنابراین خطر علویان کاملاً از میان نرفته است و برای جلوگیری از سر باز کردن دوباره آن باید چاره‌ای اندیشید.

۲. شعارهای علویان، یعنی دعوت به کتاب و سنت و نیز سپردن حکومت به «الرضا من آل محمد علیهم السلام» شعارهایی است که عباسیان در هنگام قیام خود علیه بنی‌امیه از آن بهره فراوانی بردند و اصولاً با همین شعارها به پیروزی رسیدند. این شعارها اگر از سوی علویان مطرح شود و به گوش مردم آن زمان، به ویژه ایرانیان به طور عموم و خراسانیان به صورت خاص برسد، جذابیت خاص خود را خواهد داشت؛ به ویژه آنکه مردم هم‌اکنون می‌دانند این شعارها را کسانی مطرح می‌کنند که از عباسیان به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترند و از این روست که مأمون در اولین گام‌های خود، پس از ورود امام رضا علیه السلام به مرو، از آن حضرت علیه السلام با لقب «رضا» یاد می‌کند* تا به نحوی به خلع سلاح علویان پردازد؛ بدین ترتیب که به همگان

* شیعیان به پیروی از روایاتی که از ائمه علیهم السلام خود نقل می‌کنند، معتقدند ملقب شدن امام علیه السلام به رضا قبل از ملاقات با مأمون بوده و این نامگذاری از سوی خداوند و یا از سوی پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام انجام گرفته است (رک به: شیخ صدوق، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۲۲-۲۳).

بفهماند با توجه به جایگاه امام علیه السلام در این زمان، مصداق اکمل الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله همین شخصیت است که هم‌اکنون در کنار مأمون قرار گرفته است؛ بنابراین نیازی به قیام علیه مأمون نیست.

۳. علویان مشروعیت حاکمیت را تنها از آن نسل حضرت فاطمه علیها السلام می‌دانند؛ بنابراین با سپردن ولایتعهدی به یکی از مهمترین شخصیت‌های این نسل، آن هم نه برای حکومت یک شهر، بلکه برای حکومت بر جهان اسلام آن روز، دیگر بهانه‌ای برای قیام باقی نمی‌ماند.

۴. پذیرش ولایتعهدی مأمون ممکن بود این نکته را در آن هنگام به اذهان متبادر کند که این عمل خود به معنای پذیرش مشروعیت حکومت مأمون است؛ زیرا امام علیه السلام خود را به عنوان جانشین خلیفه‌ای به نام مأمون می‌داند و اگر او را مشروع نمی‌دانست، جانشینی او را نمی‌پذیرفت.

۵. در آن هنگام که روابط مأمون با بغدادیان و بیشتر خاندان عباسی تیره بود و نمی‌توانست از آنها در پست‌های مختلف بهره‌گیری کند، علویان از بهترین نیروهایی بودند که با توجه به جایگاه خود در مناطق مختلف، می‌توانستند یاریگر مأمون باشند؛ چنانچه وی، ابراهیم برادر امام علیه السلام را که سابقاً از قیام‌کنندگان بود، پس از ماجرای ولایتعهدی به سمت فرمانداری یمن تعیین کرد و از او خواست به سرکوبی یکی از شورشیان حکومت به نام «حمدویه» پردازد (ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۵۵).

۶. جنگ میان امین و مأمون، در اذهان همگان، جنگ عنصرهای فارسی - عربی تلقی می‌شد که در آن هنگام عنصر فارسی به پیروزی رسیده بود؛ از این رو بخش عمده‌ای از عرب‌ها از مأمون متنفر بودند و او را عامل غلبه دادن فارس بر عرب می‌دانستند (یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۴۴۵ و ۴۵۰ / ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۵۹).

در این هنگام، مأمون نیاز داشت تا یک خاندان بزرگ و بااهمیت عربی را که منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند، به سوی خود جذب کند تا کم‌کم اتحاد میان عرب‌ها را کم‌رنگ کند و از سوی دیگر تلقی غلبه عنصر فارسی بر حکومت را از بین ببرد. در این‌جا به عنوان شاهد تنها کافی است به این نکته اشاره کنیم که ابوالسرایا در هنگام برخی نبردهای خود از نیروهای مخالف خود، با عنوان عجم و اعاجم یاد می‌کند (ابن اثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۱۴۷).

۷. کنار آمدن مأمون با علویان، می‌توانست زنگ خطر مهمی برای عباسیانی باشد که در آن زمان در بغداد عَلم مخالفت با مأمون را برافراشته بودند و حتی مدتی مأمون را از خلافت خلع کرده بودند و مأمون می‌توانست به‌خوبی از این مسئله استفاده کرده، با واگذاری ولایتعهدی به یکی از علویان، از آنها بخواهد که اگر واقعاً طالب ادامه حکومت در نسل عباسیان هستند، از مخالفت‌های خود دست برداشته، به مأمون بپیوندند؛ چنانچه در ادامه مأمون توانست از این سیاست بهره‌گیرد.

در پایان این بحث یادآور می‌شوم: طبق برخی نقل‌ها، گروه‌های عمده‌ای از زیدیه پس از طرح مسئله ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، امامت آن حضرت علیه السلام را قبول کردند و از مخالفت دست برداشتند؛ گرچه در همین گزارش آمده است: علت این گرایش، رسیدن به اهداف دنیوی بوده است و ایشان پس از شهادت امام علیه السلام دوباره به مذهب زیدیه بازگشتند (نوبختی، [بی‌تا]، ص ۹۵).

نتیجه

چنانچه مشاهده شد، موضوع این نوشتار بررسی جریان‌های سیاسی درون شیعی پدید آمده در زمان امامت امام رضا علیه السلام (۱۸۳-۲۰۳ ق) بود که در دو محور قیام‌ها و نقش آنان در مسئله ولایتعهدی به انجام رسید.

در بخش اول جنبش‌های سیاسی - نظامی علویان که عمدتاً در سال‌های آخر امامت امام رضا علیه السلام و پس از پیروزی مأمون بر امین در سال ۱۹۹ ق آغاز شده بود، مورد بررسی قرار گرفت و علل خمودگی این جنبش‌ها در طول دوران حکومت هارون و نیز در هنگام درگیری بین امین و مأمون (۱۹۳-۱۹۸ ق) مورد بازکاوی قرار گرفت؛ همچنین روشن شد این جنبش‌ها عمدتاً گرایش زیدی را دنبال کرده، در زمان خود اکثریت جامعه شیعی را تحت پوشش خود قرار داده بودند و امام رضا علیه السلام و یارانشان در این هنگام در اقلیت قرار داشتند. پیروزی سریع این جنبش‌ها در آغاز و گستردگی جغرافیایی آنها و نیز شرکت اکثر قریب به اتفاق خاندان‌های علویان به‌ویژه دو خاندان بزرگ حسنی و حسینی و همچنین شرکت گسترده فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام در این جنبش‌ها، در حقیقت یکی از مهمترین علل زمینه‌ساز برای فراخوانی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو بود تا با پیشنهاد خلافت و یا ولایتعهدی، مأمون بتواند به کنترل تثبیت شده این قیام‌ها پردازد. در بخش دوم، به اجمال اهداف مأمون از مسئله ولایتعهدی و نیز واکنش امام رضا علیه السلام در این مسئله مطرح شد و به صورت ویژه ارتباط این پیشنهاد با جنبش‌های علویان مورد تحلیل قرار گرفت.

منابع

۱. ابن اثیر جزری، ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم الشیبانی؛ *الکامل فی التاریخ*؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.
۲. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی؛ *کشف الغمہ فی معرفۃ الائمه*؛ تحقیق علی فاضلی؛ قم: مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۶ ق.
۳. اصفهانی، ابوالفرج؛ *مقاتل الطالبین*؛ تحقیق سیداحمدصفر؛ بیروت: دارالمعرفه، [بی‌تا].
۴. پوران، محمدکاظم؛ *قیام‌های شیعه در عصر عباسی*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۸۱.
۵. حسین، جاسم؛ *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام*؛ ترجمه سیدمحمدتقی آیت‌اللهی؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۶. حموی، شهاب‌الدین یاقوت بن عبدالله؛ *معجم البلدان*؛ تصحیح محمد عبدالرحمن مرعشلی؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی، [بی‌تا].
۷. خضری، سید احمدرضا؛ *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*؛ ج ۵، تهران: سمت، ۱۳۸۴.
۸. رحمتی، محمدکاظم؛ «چارودیه»؛ *دانشنامه جهان اسلام*؛ زیر نظر غلامعلی حداد عادل؛ ج ۹، تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴.
۹. سجادی، سید صادق؛ «آل ادریس»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*؛ زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۰. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *عیون اخبار الرضا علیه السلام*؛ تصحیح حسین اعلمی؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. شیخ مفید؛ *الارشاد*؛ تصحیح محمدباقر ساعدی خراسانی و محمدباقر بهبودی؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۸۰.
۱۲. صابری، حسین؛ *تاریخ فرق اسلامی*؛ تهران: سمت، ۱۳۸۳.
۱۳. عاملی، سید جعفر مرتضی؛ *الحیة السیاسیه للامام الرضا علیه السلام*؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۰ ق.

۱۴. عرفان منش، جلیل؛ *جغرافیای تاریخی حرکت امام رضا (علیه السلام) از مدینه تا مرو*، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
۱۵. مجلسی، محمدباقر؛ *بحارالانوار*؛ تصحیح محمدباقر بهبودی؛ تهران: اسلامیه، [بی تا].
۱۶. مختار الیثی، سمیره؛ *جهاد الشیعه*؛ قم: هیئت انصار اهل البيت (علیهم السلام)، ۱۳۶۴، (افست).
۱۷. مرتضوی، سید محمد؛ *نهضت کلامی در عصر امام رضا (علیه السلام)*، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۱۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ *مروج الذهب و معادن الجواهر*؛ تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید؛ بیروت: دارالمعرفه، [بی تا].
۱۹. ملقوش، محمد سهیل؛ *دولت عباسیان*؛ ترجمه حجت‌الله جودکی و با اضافاتی از رسول جعفریان؛ ج ۲، قم: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.
۲۰. نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی؛ *فرق الشیعه*؛ تعلیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم؛ نجف اشرف، [بی تا].
۲۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ *تاریخ یعقوبی*؛ بیروت: دار صادر، [بی تا].
۲۲. یوسفی اشکوری، حسن؛ «آل طباطبا»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*؛ ج ۲، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.